

کتاب مقدس برای کودکان  
تقدیم می‌کند

مردی که از  
طرف خدا  
فرستاده شد



□ ویسنده: Edward Hughes

طراحی تصاویر: Byron Unger; Lazarus  
Alastair Paterson

بازگویی از: E. Frischbutter; Sarah S.

مترجم: Nahid Sepehri

□ اشتر: Bible for Children

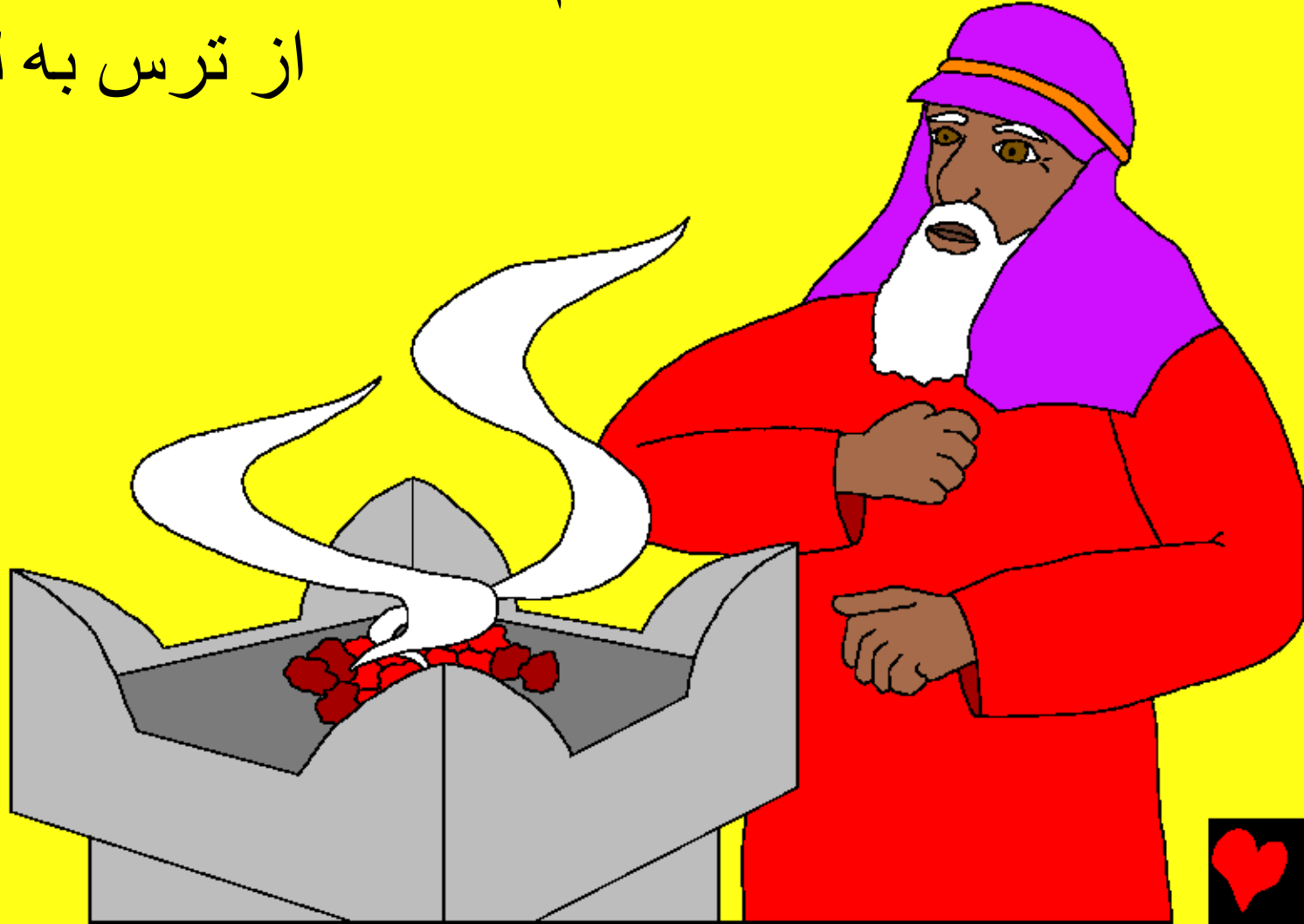
[www.M1914.org](http://www.M1914.org)

©2020 Bible for Children, Inc.

حق چاپ: شما اجازه دارید که این داستان‌ها را کپی و یا چاپ  
□ مایید به شرط آن که رایگان توزیع شود.



روزی کاهن پیری به امام زکریا در معبد بزرگ مشغول  
سوزاندن بخور بود. در بیرون معبد بزرگ  
مردم مشغول دعا بودند. آنگاه زکریا  
از ترس به لرزه درآمد.



فرشته‌ای در آجا ظاهر شد و گفت:



"ترس، خدا مرا فرستاده است. تو صاحب پسری خواهی  
شد. اسم او را یحیی بگذار. او پر از روح القدس خواهد بود  
و بسیاری را به سوی خدا<sup>د</sup>  
هدایت خواهد کرد."



مردمی که بیرون ایستاده بودند،  
از سکوت زکریا متعجب  
شده بودند و می‌گفتند:



"با ما حرف بزن." "آها" می‌دانستند که چون زکریا  
و عدهٔ خدا را باور کرده بود، جبرائیل به  
او گفته بود که تا هنگام به‌دیا آمدن  
و زاد دیگر می‌تواند حرف بزند.  
زکریا با خود فکر می‌کرد که  
همسرش برای بچه‌دار  
شدن خیلی پیر

شده است.



وقتی زکریا به خانه رفت همه سخنان فرشته  
را برای همسرش نوشت. الیزابت نیز از این  
مسئله متعجب شد. آنها همیشه برای بچه‌دار  
شدن دعا می‌کردند. آیا این اتفاق خواهد  
افتاد؟





خیلی زود الیزابت  
متوجه شد که حامله  
شده است و خدا را  
شکر کرد. روزی  
مریم، دختر عموی  
الیزابت، به ملاقات  
او آمد. مریم □ یز □ یز  
حامله شده بود.



وقتی مریم به آجا رسید، بچه در شکم  
الیزابت شروع به تکان خوردن کرد، و  
الیزابت از روح القدس پر شد. او  
می‌دانست که بچه مریم  
عیسی مسیح خداوند  
خواهد بود. آن دو  
زن با خوشی شروع  
به شکرگزاری  
خدا کردند.



همان طور که خدا گفته بود فرزند الیزابت به دنیا  
آمد. خویشاوندان او میخواستند نام پدرش  
یعنی زکریا را به روی طفل بگذارند.

زکریا فرمان خداوند را به یاد  
آورد و بر روی کاغذی نوشت:  
"ه! اسم طفل یحیی است."

وقتی زکریا نام یحیی  
را نوشت زبانش

باز شد. پس

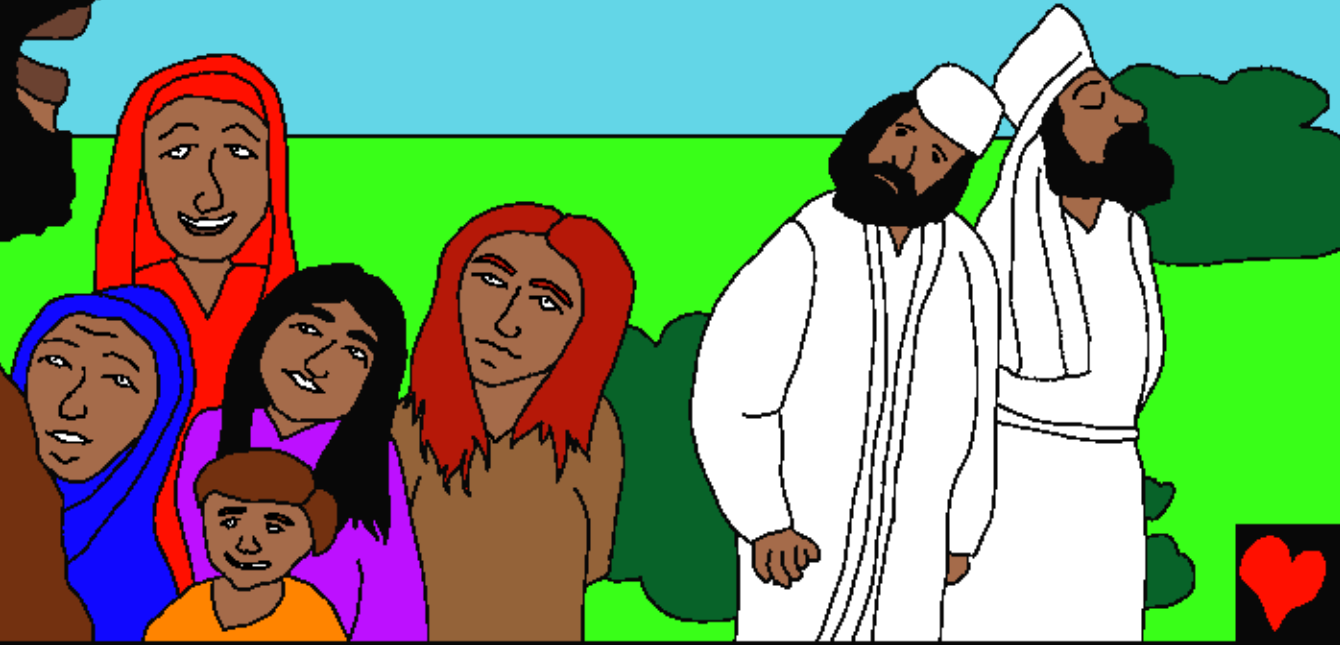
شروع به

شکرگزاری

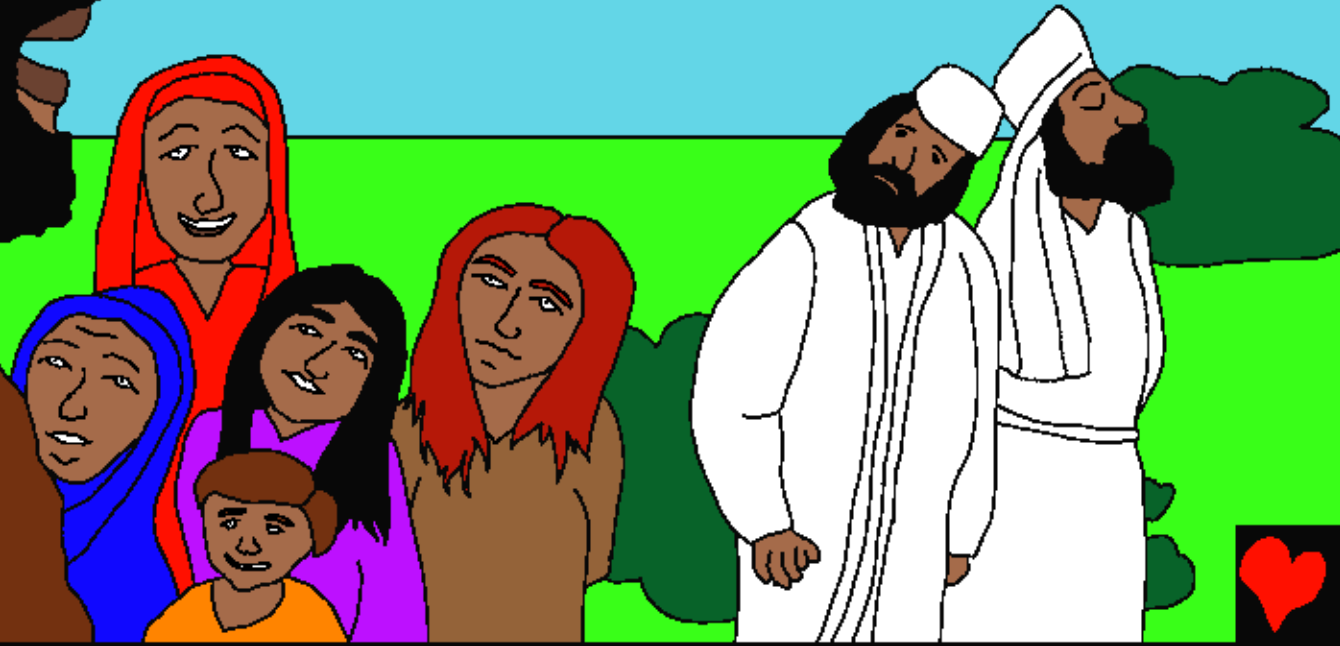
خدا کرد.



وقتی یحیی بزرگ شد، ما<sup>ن</sup>د  
ایلیای<sup>ی</sup> بی بود، مردی پر از  
روح القدس. یحیی خبر می داد  
که مسیح موعود به زودی  
خواهد آمد تا آن<sup>ها</sup> را برکت دهد.



رهبران یهود از یحیی متنفّر  
بودند زیرا یحیی به مردم  
می‌گفت: "توبه کنید! گناه  
نکنید." آنها می‌خواستند در  
مورد گناهان شان چیزی بدانند.



مردم او را یحیای تعمید دهنده امید د زیرا او مردم را به  
شاهه این که از گناهان خود توبه کرده، در

آب تعمید می داد. روزی عیسی آمد تا یحیی

او را تعمید بدهد. یحیی

با اعتراض گفت: "من

احتیاج دارم از تو تعمید

بگیرم." اما عیسی

پاسخ داد:

"بگذار همین

طور باشد."

سپس یحیی

او را تعمید داد.



بعد از تعمید

عیسی، یحیی دید

که روح القدس به

شکل کبوتری بر

عیسی ازل شد. این

علامتی از طرف خدا

بود. یحیی می دانست

که عیسی پسر خداست.

یحیی عیسی را بره

خدا امید یعنی کسی

که گناه جهان را

برخواهد داشت.



یحیی بسیاری از مردم را  
به طرف خدا هدایت کرد.  
اما هیرودیس، که حاکم  
شریری بود، یحیی را به  
زندان دادخت. زیرا یحیی  
به هیرودیس گفته بود:  
"درست است که تو با  
هیردویا، یعنی زن برادر  
خود ازدواج کرده‌ای."





هیردویس می‌داست  
که یحیی خادم خدا و  
مردی مقدّس است، اما  
می‌خواست از گناه خود  
دست بردارد. یحیی حتی  
در زان هم از صحبت  
کردن برضد گناه و لزوم  
توبه، دست برمی‌داشت.



به خاطر روز تولد هیرودیس جشن بزرگی برپا شده بود.

دختر هیرودیا برای هیرودیس رقصید و او از رقص

هیرودیا بسیار لذت برد و به آن دختر گفت: "چه

می خواهی که به تو بدهم؟ تو حتی می توانی

□ صف مملکت مرا هم در خواست

کنی."





آن دختر از  
مادرش پرسید:  
"چه بخوام؟" مادر  
شریر وی که از  
یحیی □ فرت داشت  
به او گفت: "سر  
یحیای تعمد دهند  
را بخواه." این  
درخواست خیلی  
شرارت بار بود!



هیردویا به هیرودیس گفت: "سر  
یحیی تعمید دهنده را در یک  
سینی به من بدهید." هیرودیس  
از قولی که داده بود بسیار  
متأسف بود، امّا مغرورتر  
از آن بود که بخواهد  
قول خودش را بشکند.



بنابر این دستور داد که سر یحیی  
را قطع کنند و □ زد او بیاور □ د.  
سربازان او اطاعت کرد □ د  
و همان کار را □ جام  
داد □ د.



شاگردان یحیی با او دوه بسیار  
جسد خادم با وفا و غیور خدا  
را دفن کردند. خدمت یحیی  
برای خدا اکنون به پایان  
رسیده بود. احتمالاً  
شاگردان یحیی  
می دانستند که  
عیسی می تواند آنها  
را در ادوهی که  
دارند تسلی بدهد.



مردی که از طرف خدا فرستاده شد

داستانی از کلام خدا، یعنی کتاب مقدس

بر اساس

لوقا ۱ و ۳ و مرقس ۶

"کشف کلام تو □ ورمی بخشد."

مزمور ۱۱۹: ۱۳۰



پایان





داستان‌های کتاب مقدس با ما در بارهٔ خدایی صحبت می‌کنند که ما را  
آفرید و ارادهٔ او این است که شما نیز او را بشناسید.

خدا می‌داند که ما کارهای بدی انجام داده‌ایم کارهایی که او آنها را گناه می‌خواند.  
مجازات گناه مرگ است، اما خدا جهان را آن قدر محبت مود که پسر یگانهٔ خود  
را فرستاد تا بر روی صلیب به خاطر بخشش گناهان ما بمیرد. عیسی مسیح پس از  
مرگ دوباره زنده شد و به آسمان بالا رفت. اگر تو به عیسی ایمان بیاوری و از او  
بخواهی که گناهان تو را ببامزد، او تو را خواهد بخشید و وارد قلب تو  
خواهد شد و تو برای همیشه با او دگمی خواهی کرد.

اگر به این حقیقت ایمان داری، از صمیم قلب این دعا را بکن: عیسای عزیز من  
ایمان دارم که تو خدا هستی، و به صورت انسان به زمین آمدی تا برای گناهان من  
بمیری، و اکنون زنده هستی. خواهش می‌کنم که وارد دگمی من بشوی و گناهان  
مرا ببخشی تا بتو ایم دگمی تازه‌ای داشته باشم و برای همیشه با تو دگمی کنم.  
کمکم کن تا به عنوان فرزند تو بتو ایم تو را اطاعت کنم و برای تو دگمی کنم. آمین.

کتاب مقدس را هر روز بخوان و همیشه دعا کن! جیل یوحنا ۳: ۱۶

